

پیش از آغاز

حمد و سپاس نامحدود خدایی را سزااست که حمد را آغاز آخرین کتاب خود قرار داد؛ هستی محض که آغاز جهان از اوست و پایان جهان به سوی اوست؛^۱ آغاز او عین انجام، و پیدای او عین پنهان است؛^۲ احدی را به احدیت او راه نیست و هیچ کس را به صمدیت او اکتنا نه خواهد بود؛ «لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ».^۳

دروود ناب و تحیت سره انبیای الهی، خاصه حضرت ختمی مرتبت را رواست که با نبوت خود بر سلسله‌الذهب رسالت مهر پایان نهاد. سلام و صلوات اهل بیت عصمت و طهارت و دوده طه و یاسین را سزااست که معادل قرآن کریم و خزان علم و معدن حلم و محال معرفت الهی اند: «قَوَّامُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعَرْفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ».^۴

در روزگار ما اصطلاحاتی چون «فقه»، «فقاها»، «تفقّه در دین»، «فقیه» و... واژگانی رایج به حساب می‌آید، به گونه‌ای که بسیاری معنای مصطلح آن را بدیهی شمرده، خود را از پردازش به آن بی‌نیاز می‌بینند؛ لیکن اهل تحقیق، بدهت را عامل و دستمایه عدم پردازش نمی‌دانند و بررسی و تحلیل را حتی در امور بدیهی لازم

۱. إِيَّاكَ وَ إِيَّاكَ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. (سوره بقره، آیه ۱۵۶).

۲. هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. (سوره حدید، آیه ۳).

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۴. همان، خطبه ۱۵۲.

می‌شمارند؛ به خصوص آنکه واژه مزبور به دلیل کثرت استعمال، معانی مختلفی را افاده کند و اتفاق اینکه اصطلاح مزبور، به دلیل گستردگی معنایی در اصل لغت، به این ویژگی آراسته است؛ به ویژه آنکه لغت مزبور، در فرهنگ قرآن کریم و زبان روایات واژه‌ای پر بسامد است و در آیات مصحف شریف و کلمات معصومان (علیهم‌السلام)، با معانی مختلف و متعدد به کار گرفته شده است.^۱ این رویکرد توجه به اصل را در معنای این واژه به ضرورت می‌رساند.

بسیاری اهل لغت کلمه «فقه» را به معنای مطلق «فهم» دانسته‌اند؛ صاحب مصباح ذیل این واژه معنای «فهم‌الشیء» را درج کرده^۲ و صحاح اللغة به صراحت معنای آن را معادل «الفهم» دانسته است.^۳ صاحب قاموس نیز در معنای این کلمه آورده است:

الفقه بالكسر: العلم بالشیء، و الفهم له، و الفطنة.^۴

معجم مقاییس اللغة فقه را به معنای ادراک شیء و علم به آن دانسته است و بدین ترتیب علم به چیزی را «فقه و تفقه در آن» خوانده است که در سیر تطور خود به علم شریعت اختصاص یافته است:

الفاء والقاف والهاء أصل واحد صحيح، يدل على إدراكِ الشیء و العلم به. تقول: فَفَهِتُ الحديثَ أَفَقَّهَهُ. و كُلُّ عِلْمٍ بَشِيءٍ فَهُوَ فِقْهٌ. يقولون: لَا يَفْقَهُ وَلَا يَنْقَهُ. ثُمَّ اخْتَصَّ بِذَلِكَ عِلْمُ الشَّرِيعَةِ، فَقِيلَ لِكُلِّ عَالِمٍ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ: فِقْهِيهِ. وَأَفَقَّهْتُكَ الشَّيْءَ، إِذَا بَيَّنَّتهُ لَكَ.^۵

۱. در قرآن کریم، در بیست آیه کلمه فقه و مشتقات آن به کار گرفته شده است که برای مثال چند نمونه ذکر می‌شود: وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (سوره انعام، آیه ۹۸)؛ فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (سوره توبه، آیه ۱۲۲)؛ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِّرْتُ بِهِ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ عَلَى أَذْبَانِهِمْ نَفُورًا (سوره اسراء، آیه ۴۶)؛ يَفْقَهُوا قَوْلِي (سوره طه، آیه ۲۸).

این واژه در روایات نیز به فراوانی به کار آمده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ أَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ» (الکافی، ج ۱، ص ۳۲)، «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ ثَلَمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ» (همان، ص ۳۸)؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَيَّ إِبْلِيسَ مِنْ مَوْتِ فَقِيهِ» (همان).

۲. رک: مصباح المنیر، ص ۴۷۹.

۳. رک: صحاح اللغة، ج ۶، ص ۲۲۴.

۴. قاموس اللغة، ج ۴، ص ۲۸۹.

۵. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۴۲.

برخی دیگر از اهل لغت نیز به تفاوت‌های ظریف و دقیق میان این واژه و معادل‌های معنایی آن توجه کرده و بر این نکته انگشت نهاده‌اند که واژه فقه، مطلق «فهم» یا «علم» را افاده نمی‌کند، بلکه منظور و مراد از آن «فهم دقیق و موشکافانه و همراه با تأمل است» که با تعقل و استنتاج علمی همراه است.

أَنَّ الْفَقَّهَ هُوَ الْعِلْمُ بِمَقْتَضَى الْكَلَامِ عَلَى تَأْمَلِهِ وَلِهَذَا لَا يُقَالُ إِنَّ اللَّهَ يَفْقَهُ، لِأَنَّهُ لَا يُوصَفُ بِالتَّأْمَلِ، وَتَقُولُ لِمَنْ تَخَاطَبُهُ: فَفَقَهُ مَا أَقُولُهُ، أَيْ تَأْمَلُهُ لِتَعْرِفَهُ.^۱

صاحب التحقيق فی کلمات القرآن نیز معنای این کلمه را فهم همراه با دقت و تأمل دانسته است که به کلام اختصاص ندارد، بلکه همه موضوعاتی که به دقت، تأمل و فحص نیاز دارند، در دائره تفقه جای می‌گیرند:

أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ فَهْمٌ عَلَى دَقَّةٍ وَ تَأْمَلٍ، وَبِهَذَا الْقَيْدِ يَفْتَرِقُ عَنِ مَوَادِّ الْعِلْمِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ الْفَهْمِ وَ غَيْرِهَا. فَالْفَقُّهُ تَفْعَلُ، وَ يَدُلُّ عَلَى اخْتِيَارِ الْفَهْمِ وَ الدَّقَّةِ. وَ الْفَقُّهُ غَيْرُ مَخْصُوصٍ بِالْكَلَامِ، بَلْ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ يَقْتَضِي الْفَهْمَ وَ الدَّقَّةَ وَ التَّأْمَلَ فِيهِ: يَصْدُقُ فِيهِ التَّفَقُّهُ.^۲

مرحوم مصطفوی در ادامه این بحث، مثال‌هایی قرآنی در عدم اختصاص این واژه به کلام ارائه می‌کند و در نهایت به این نکته توجه می‌دهد که «تفقه» به امری مورد خاص اختصاص ندارد. وی با اشاره به آیه شریفه «فَلَوْ لَا تَفَرَّغْنَا كُلَّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلَيُنَدِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۳، به این نکته توجه می‌دهد که تفقه در دین، به معنای توجه و تأمل و دقت در همه حقائق و معارف دینی است که به دلیل غفلت در معنای واژه، در یک شاخه خاص از دانش‌های اسلامی منحصر مانده است:

و بمنااسبة هذه الآية الكريمة اختصَّ الفقيه في لسان أهل الدين: بمن يكون متفقهًا في الدين، و لما كان المتداول فيما بين عموم المتدينين الأحكام المربوطة بالطاعات و المعاملات: جعل مختصًا فيما بينهم بمن يتفقه في تلك الأحكام.

و من الأسف: غفلة الناس عن هذه الحقيقة، حيث لم يتوجَّهوا إلى معارف الإسلام و إلى

۱. فروق اللغة، ص ۸۰.

۲. التحقيق فی کلمات القرآن، ج ۹، ص ۱۲۳.

۳. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

تهذيب النفس و أحكامها، مع أنّ حقيقة الدين هو معارفه، و الفلاح في تزكية النفس. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا».

نعم اکتفوا من الأصول و الحقائق بالفاظها، و غفلوا عن حقائقها و عن حقائق ما یرتبط بعلوم التزكية. و العجب العجیب من العلماء علمائهم، حیث سمو أنفسهم فقهاء، و لیس عندهم إلا ما یرتبط بالفروع، و لا یبحثون إلا فی أحكامها، و لا یدعون الناس إلا الیها.^۱

این فهم از معنای فقه و تفقه در دین، تا عصر امامان اهل بیت (علیهم السلام) رواج داشته است. دلیل آن نیز روایات ماثور از آن حضرات، و البته عدم تفریع علوم تا آن عصر است. در حقیقت در عصر حضور امامان اهل بیت (علیهم السلام)، به خصوص امام صادق (علیه السلام)، علوم دینی و اسلامی، فروع و تشخصات و تعاریف امروزی را تجربه نکرده بود و کلام، اخلاق و احکام، جملگی در عنوان جامع علم دینی جمع آمده بودند؛ ظهور امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) و تربیت شاگردان بسیار و در پی آن تخصص یافتن هر یک از شاگردان در یک رشته علوم دینی را باید سرآغاز تفریع و شاخه زدن درخت تنومند علم دینی نام نهاد؛ به این معنا امامان اهل بیت (علیهم السلام) در مکتب علمی و تربیتی خود، هر یک از شاگردان را برای منظوری خاص و با توجه به استعداد و توان وی، در یک جهت علمی و رشته خاص پرورش می دادند؛ برخی از ایشان در احکام و فروع و برخی دیگر در اخلاق، و گروهی نیز در عقاید و کلام در این مکتب پرورش می یافتند. به این معنی تربیت یافتگان این مکتب علمی، جملگی راه تفقه در دین را می پیمودند.

در حقیقت به گونه ای می توان گفت، بازتعریف علوم مختلف اسلامی و بیان حدود و فصول تمایز هر یک از این علوم با علوم دیگر، کلمه فقه را در معنای امروزی آن، در یک علم خاص تعین بخشید؛ به عبارت بهتر شکل گیری دانش توحید و کلام، یا معرفه النفس و اخلاق، و تلاش عالمان این علوم برای تعریف این دانش ها، محدوده این علوم را از عنوان کلی «تفقه در دین» جدا ساخت و همین امر نیز موجب تعین بخشی این واژه، در علم به احکام شرعیه عملیه گردید.

در حقیقت تقسیم علوم دینی به فقه اکبر و فقه اصغر، محصول نگاه عالمان و

اندیشمندان الهی به این فرایند است؛ این دسته‌بندی که در کتب پیشینیان ریشه دارد، در پی بیان توجه و التفات اهل دانش به تفاوت میان فقیه به معنای اعم و فقیه به معنای اخص است و گویی تلاش فقیهان برای تعریف علم فقه (به معنای علم به احکام شرعی) و تعیین قیود مختلف و تحدید مرزهای آن نیز با همین نگاه صورت پذیرفته است.

به این نکته باید التفات داشت که شدت ارتباط این دانش ارجمند (علم به احکام شرعی) با روزمرگی مردمان، در اختصاص واژه فقه به این دانش خاص بی‌تأثیر نبوده است، چرا که بیشتر مردمان در اعصار مختلف، مفهوم «دین» را از دریچه احکام عملی می‌شناسند و همین ابتلاء به احکام، موجب گسترش ارتباط میان عالم دینی و مردم می‌شود و طبعاً گرایش مزبور، در طول زمان در لغت و به کارگیری اصطلاح تأثیر خواهد گذارد و این کلمه را در یک معنای خاص علم خواهد ساخت.

ویژگی منحصر به فرد دانش فقه (علم به احکام شرعی) به خصوص در نزد پیروان مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) روزآمدی و پویایی آن است. همین روزآمدی و پویایی موجب می‌گردد که عالمان به این دانش شریف، در هر عصر، تعریفی نو از آن ارائه کنند که مطابق با نیازهای عصر، جامعیت احکام اسلامی را نمایان سازد.

امام خمینی (قدس سره) در زمره معدود فقیهانی است که پیش از تکیه بر کرسی تدریس فقه اصغر و تألیف کتاب و رساله درباره آن، به تحصیل و سپس تحقیق و تدریس در فقه اکبر پرداخته و پس از سالها تلاش و اجتهاد در معارف دینی و آراستگی به حکمت و عرفان و تألیف کتب مختلف در این زمینه، بر کرسی تحقیق و تدریس فقه اصغر تکیه کرده و راه تألیف در این دانش را پیموده است. از این رو نگاه ایشان به دین و مجموعه علوم دینی، نگاهی جامع و همه‌سونگر است که فقه اصغر را در جایگاه مناسب خود می‌نشانند و افزون بر وجوه علمی، به شأن و منزلت این دانش در مجموعه علوم دینی توجه دارد؛ امام در کتاب الاجتهاد والتقلید در این باب می‌نویسد:

هو قانون المعاش والمعاد، وطريق الوصول إلى قرب الرب بعد العلم بالمعارف.^۱

به این بیان در نظر امام، فقه (اصغر) قانون و برنامه حیات دنیوی انسان است؛

لیکن چون حیات اخروی تابعی از حیات مادی و دنیوی است، برنامه‌های مطرح در آن، در زندگی اخروی انسانی نیز تأثیر مستقیم می‌گذارد. به عبارت بهتر انسان با پای‌بندی به قوانین و برنامه‌ها و دستورات فقهی، راه سعادت در زندگی جاوید را هموار می‌سازد. امام در همین عبارت کوتاه، مقام و مرتبه و جایگاه این دانش در «طریق وصول به قرب رب» را نمایان می‌سازد؛ به این معنی که علم به معارف یا به تعبیری «فقه اکبر» و تلاش و اجتهاد برای علم به مبدأ هستی و اسماء و صفات او، از جایگاهی رفیع‌تر و منزلتی عظیم‌تر برخوردار است.

بنابر این در تعریف امام خمینی (قدس سره) و البته بسیاری فقیهان پیش از او،^۱ دانش شریف فقه، تنها علمی دنیوی نیست، بلکه این دانش در سرنوشت ابدی انسان در جهان دیگر تأثیر مستقیم می‌گذارد؛ گرچه وظیفه آن ترسیم اعمال انسان مسلمان در حیات مادی است.

نکته قابل توجه آنکه امام خمینی (قدس سره)، در سالهای پایانی عمر شریف خود، نگاهی جامع‌تر و کامل‌تر به فقه را ارائه می‌کند که اگرچه از نظر رتبی جایگاه آن در میان علوم دینی تغییر نمی‌یابد؛ لیکن شأن و منزلت آن ارتقاء یافته، دایره نفوذ آن گسترش می‌یابد؛ امام (قدس سره) در ضمن یکی از پیامهای خود به روحانیان و حوزه‌های علمیه، با توجه به مسئله حکومت در نظر مجتهد واقعی، تعریفی نو و بسیار جامع از فقه ارائه می‌کند و می‌نویسد:

حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمام فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است؛ «فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است».^۲

در این تعریف افزون بر ویژگی‌های پیشین، به حکومت و نقش و جایگاه آن توجه شده و پیوند وثیق حکومت و فقه مد نظر قرار گرفته است. در حقیقت در این تعریف بر پویایی و روزآمدی فقه، بیشتر توجه شده است، چرا که گسست فقه از حکومت، انزوا و ناکارآمدی فقه را در پی خواهد آورد و در مقابل پیوستگی این دو

۱. ر.ک: منتهی‌المطلب، ج ۱، ص ۵.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹.

با هم، افزون بر تحقق کامل احکام الهی، پویایی، و البته کارآمدی را در پرتو اجتهاد فراهم خواهد آورد. تأکید بر عنصر زمان و مکان و تأثیرگذاری آن در اجتهاد، شناخت درست جامعه، و احاطه و آگاهی فقیه به رویدادهای زمان، که امام عظیم‌الشأن در سالهای پایانی عمر شریفشان بر آن تأکید می‌ورزیدند، جملگی در همین تعریف، تحلیل می‌شود.

تعریف و تحلیل ارائه شده درباره دانش شریف فقه و شأن و منزلت آن در میان علوم دینی و نیز نقش و جایگاه آن در شکل‌دهی به زندگی مادی دنیوی و حیات معنوی اخروی، در یک مرتبه و نگاه دیگر، شأن و منزلت دانش شریف «اصول فقه» را نمایان می‌سازد؛ دانشی که اگر چه در مقایسه با فن شریف فقه، دانشی آلی به شمار می‌آید؛ لیکن عمق و گستره محتوایی این دانش، آن را در زمره مبادی بسیاری علوم دینی جای داده است، چنان‌که برخی بزرگان معاصر آن را نه اصول فقه، که «اصول علم» خوانده‌اند.^۱

به هر حال این دانش شریف نیز همانند فقه، در طول تاریخ، ادوار مختلفی را طی کرده و در هر دوره مسائل جدیدی بر دامنه مباحث آن افزوده شده است. اصول فقه نیز در روند تاریخی خود، همانند فقه، همراه با تغییر دامنه موضوعات، تحولات بسیاری را در تعریف تجربه کرده و در هر دوره، فراخور متبوع و دامنه مباحث، تعریف جدیدی از آن ارائه شده است. افزون بر آنکه عالمان و صاحب‌نظران این علم، بر اساس نگاه خود به مباحث و موضوعات این علم، تعریف مد نظر خود را از آن ارائه کرده‌اند.

باید به این نکته توجه خاص مبذول داشت که ترکیب اصول فقه، در آغاز معنایی معادل «ادله فقه» داشته و معنای مصطلح امروز خود را از همین مفهوم گرفته است. در حقیقت مرور آثار نویسندگان قرون چهارم و پنجم نشان می‌دهد که این اصطلاح، تا این دوره، هنوز هم مفهوم پیشین خود را وانهاده است.^۲ این ریشه مفهومی البته در طول تاریخ، تغییر کرده است؛ به این معنی در ترکیب اضافی «اصول فقه»،

۱. نگارنده این سطور، این مطلب را بارها و بارها از حضرت آیت‌الله جوادی آملی (حفظه‌الله) شنیده است.

۲. ر.ک: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۲۸۹.

کلمه اصل به معنای «ما یبتنی علیه الشیء»^۱ است و بنابر این اصول فقه، دانشی است که علم فقه بر آن مبتنی است.^۲

توضیح و تبیین این معنا و مبنا در تعریف دانش اصول فقه، در دوره‌های گوناگون، دگرگونی‌های مختلفی را تجربه کرده است. این اختلافات، از محاضرات و مباحثات درون‌مذهبی و بین‌المذاهبی امامیه درباره دو مسئله پر سابقه «اختلاف الحدیث» و «اجتهاد الرأی» آغاز می‌شود و در هر دوره، وجهی از تکامل را پیش روی خود می‌بیند. ظهور شیخ مفید و پس از او سید مرتضی و تلاش ایشان برای نظام‌مند ساختن مبانی فقه امامیه، فصل جدیدی را در پویش دانش اصول فقه فراهم می‌آورد. شیخ طوسی نیز پس از دو فقیه و متکلم بزرگ، سیر تکاملی تحولات این دانش شریف را پی می‌گیرد، به گونه‌ای که برخی محققان شیخ طوسی را پل میان اصول متکلمان و باور اصحاب حدیث معرفی کرده‌اند. تأیید حجیت خبر واحد از سوی شیخ، بیش از آنکه تحولی کاربردی در فقه پدید آورد، تغییری در نگرشهای نظری و به تعبیر روشن‌تر، تجدید نظری اصولی به حساب می‌آید.

آراء و نظرات اصولی شیخ طوسی سالها مبنای مباحثات و محاضرات دانشمندان امامی بوده است، به گونه‌ای که نقد و بررسی آراء و اندیشه‌های وی، به گونه‌ای وجه مشترک عالمان و اندیشمندان پس از شیخ به حساب می‌آید.

دانش اصول پس از این در مکتب حله تحولی دیگر را تجربه می‌کند؛ این حرکت با تلاشهای محقق حلی (۶۷۶ ق) آغاز می‌شود و با ظهور علامه حلی (۷۲۶ ق) اوج خود را تجربه می‌کند. محققان و اندیشمندان حله با پشتوانه آموزه‌های متکلمان بغداد و آراء و نظرات شیخ طوسی و نیز تأمل و دقت در نوشته‌های نقادان شیخ، تحولی عظیم را در دانش اصول فقه فراهم آوردند. ایشان با بهره‌گیری از تحقیقات غزالی و دیگر اصولیان اهل سنت (چون ابن حاجب) و توجه و حفظ بنیادهای اصیل و سستی مکتب تشیع، اصول فقه خود را بنیان نهادند. مهم‌ترین تألیفات اصولی مکتب حله، نخست معارج الاصول محقق حلی و سپس آثار علامه حلی به ویژه مبادی الاصول است.

۱. آنچه چیزی بر آن استوار می‌شود یا آنچه چیزی بر آن ابتناء می‌یابد.

۲. رک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۲۸۹.

مکتب اصولی حله توسط فقیهانی در همان دیار و پس از ایشان در ایران، بحرین و جبل عامل ادامه یافت؛ لیکن علی‌رغم کثرت تألیفات در فقه، در دانش اصول فقه آثار چندانی از ایشان به رشته تحریر نیامد.

هم‌زمان با شکل‌گیری مکتب فقهی و اصولی حله، نفی شیوه‌های اصولی و منحصر دانستن مأخذ احکام در نصوص امامان (علیهم‌السلام)، در کنار نفی تقلید، به عنوان دو رکن اصلی تفکر اخباری در همان محیط حله نضج می‌گیرد؛ اما این‌گونه از تفکر، تا قرن‌ها صورت مکتبی متشکل را در نمی‌یابد. مرحوم امین استرآبادی (م ۱۰۳۳ ق) نخستین کسی است که اندیشه‌های اخباری را تدوین کرده و آن را در قالب نظریه‌ای «ضد اصولی» مطرح ساخته است. وی البته نظریه خود را دنبال حرکت «اصحاب حدیث امامیه» می‌شمارد و در آثار خود به ویژه الفوائد المدنیة، شیوه‌های اصولی اصولیان حله را نقد کرده، آنها را اقتباس از اصول اهل سنت و ناسازگار با ساختار اصلی فقه امامیه معرفی می‌کند.

استرآبادی در ستیز با منابع ظنی، حتی ظواهر کتاب الله را از حجیت به دور دانسته و با طرح این نظریه که تنها راه دستیابی به مضامین کتاب و سنت نبوی، اخبار امامان (علیهم‌السلام) است، عملاً اخبار را دلیل منحصر معرفی می‌کند.^۱ البته در میانه قرن دوازدهم قمری اخباریان نیز به دنبال ارائه اصولی برای خود، با برخوردی منصفانه با علم اصول فقه، بخشی از روشهای اصولی و استدلالات آن را پذیرفتند و البته آثاری را هم در این زمینه به رشته تحریر درآوردند؛ لیکن در اواخر همین قرن و با ظهور مرحوم آیت الله وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵ ق) فقه مبتنی بر اصول در محافل علمی شیعه جانی دوباره گرفت. در حقیقت مرحوم وحید بهبهانی با مبارزه و تلاشی پی‌گیر، مکتب اصولی را در فقه امامیه احیاء کرد و به گونه‌ای زمینه‌های شکل‌گیری مکتب اصولی شیخ انصاری را فراهم آورد. ایشان در نظام اصولی خود، به اصول عملیه نقش و جایگاهی مهم داد و کاربرد دو اصل «برائت» و «استصحاب» را قوت بخشید. بهبهانی در همین زمینه دو اثر مهم بر جای گذاشت؛ رساله فی اصالة البرائة و رساله فی الاستصحاب در جای خود توسعه دستگاه نظام‌مند اصولی را موجب گردید.

ظهور شیخ انصاری (۱۲۸۱ ق) را باید عصر اوج گیری و اعتلای دانش اصول فقه معرفی کرد. تعالیم اصولی شیخ انصاری و مکتب فقهی و اصولی وی در یک و نیم قرن اخیر، محور مباحث محافل و حوزه‌های علمی شیعی بوده است. شیخ در پرداخت نظریه خود، با شیوه‌ای بدیع در مقدمه‌سازی، بحث خود را به دامنه‌ای ویژه از مباحث اصولی، یعنی اصول عملیه محدود ساخته است. وجه تمایز شیخ انصاری زاویه نگرش او در طرح بحث است که با شیوه‌ای موجز و منطقی در مقدمه کتاب فرائد الاصول باز کرده است. شیخ در این کتاب با نگرشی خاص، وضع مکلف متحیر را نسبت به مجموعه پیچیده فقه به تصویر کشیده، وقوف او بر تکلیف شرعی را به حصر عقلی در سه مرتبه قطع، ظن و شک دانسته است. وی در برخورد با موارد شک، دیگر بار با پایه نهادن حصر عقلی، دستگاهی مبتنی بر اصول عملیه چهارگانه استصحاب، تخییر، برائت و اشتغال (یا احتیاط) بنیان می‌نهد.

به کارگیری اصول عملیه اگر چه نزد اصولیان پیش از شیخ مطرح بوده، لیکن در فقه شیخ و پیروان مکتب وی کاربردی گسترده می‌یابد و در حقیقت با شیخ انصاری و پیروان او گرایش به استدلالات شکلی در امر تفقه شدت می‌گیرد. پس از شیخ، راه او در حوزه درسی مرحوم آخوند خراسانی ادامه می‌یابد. مرحوم آخوند با نگارش کتاب کفایة الاصول و البته تربیت شاگردانی قدرتمند در این دانش، مکتب اصولی شیخ را توسعه داده، قوام و استحکام می‌بخشد، و به گونه‌ای حرکت نظام‌مند دانش اصول در حوزه‌های علمی شیعی را در انحصار این مکتب درمی‌آورد.^۱

اکنون با نگاهی کوتاه و گذرا به سیر تاریخی تحولات دانش اصول فقه می‌توان تحول و تطوّر در تعاریف این دانش را از گذشته تا حال تصویر کرد:

مرحوم سید مرتضی در الذریعه، دانش اصول فقه را «کلام فی ادلة الفقه» تعریف کرده و البته در جایی دیگر از همین کتاب، در تعریفی دقیق‌تر آورده است:

إنّما هو کلام فی کیفیت دلالة ما يدلّ من هذه الأصول علی الأحکام علی طریق الجملة دون التفصیل.^۲

۱. نگارش این بخش از مقدمه برداشتی از مقاله «اصول فقه» در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، نوشته «دکتر احمد پاکتچی» است. ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۳۰۲-۲۹۷.

۲. الذریعة إلى أصول الشريعة، ج ۱، ص ۷.

مرحوم محقق حلی در کتاب معارج الاصول، دانش مزبور را «طرق الفقه علی الاجمال»^۱ معرفی کرده و مرحوم صاحب معالم در اثر گرانسنگ خود، نخست آن را به «علم اصول الفقه متضمن لیان کیفیت الاستدلال» تعریف کرده و سپس در جایی دیگر در تعریف آن چنین نگاشته است:

مهمات المباحث الأصولية التي هي الأساس لبناء الأحكام الشرعية.^۲

میرزای قمی نیز در قوانین در تعریف این دانش می نویسد:

العلم بالقوانين الممهدة لاستنباط الأحكام الشرعية الفرعية.^۳

مرحوم آخوند خراسانی در کفایة الاصول می نویسد:

صناعة يعرف بها القواعد التي يمكن أن تقع في طريق استنباط الأحكام أو التي ينتهي إليها في مقام العمل.^۴

اصولیان پس از مرحوم آخوند، به گونه ای متأثر از تعریف ایشان به این امر مبادرت ورزیده اند؛ در حقیقت دانشمندان اصولی پس از مرحوم آخوند، تعریف خود را در جهت نقد رأی و نظر مرحوم آخوند و اجتناب از ایراداتی که بر مرحوم ایشان وارد می آوردند، سامان داده اند. این امر که پس از مرحوم ایشان رویه ای رایج است، با نگاهی اجمالی به آثار و آرای بر جای مانده از محققان اصولی پس از آخوند وضوح می یابد. مرحوم آیت الله مؤسس در کتاب درر الفوائد، در تعریف علم اصول فقه آورده اند:

أن علم الاصول هو العلم بالقواعد الممهدة لكشف حال الأحكام الواقعية المتعلقة بأفعال المكلفين.^۵

مرحوم آقاضیاء عراقی نیز با همین رویکرد دو تعریف از این دانش ارائه می کند. ایشان در نهایة الافکار در تعریف علم اصول چنین نگاشته اند:

القواعد الخاصة التي تعمل في استخراج الأحكام الكلية الإلهية أو الوظائف العملية الفعلية

۱. معارج الاصول، ص ۷۵.

۲. معالم الدین، ص ۳۱.

۳. قوانین الاصول، ص ۵.

۴. کفایة الاصول، ص ۹.

۵. درر الفوائد، ص ۳۲.

عقلية كانتام شرعية.^۱

ایشان در مقالات الاصول با تغییری اندک این تعریف را ارائه کرده‌اند:

القواعد الواقعة في طريق استفادة الوظائف العملية عقلية أو شرعية.^۲

مرحوم نائینی به عنوان شاگرد دیگر مرحوم آخوند در فوائد الاصول تعریف دیگری از این دانش ارائه می‌کند:

العلم بالكبريات التي لو انضمت إليها صغرياتها يستنتج منها حكم فرعي كلي.^۳

چنان‌که مشاهده می‌شود، دانشمندان اصولی، علم اصول فقه را یافتن قواعدی برای استنباط احکام فرعی معرفی کرده‌اند. در حقیقت احکام فقهی، در نتیجه استدلال حاصل می‌آید و هر استدلال فرایند چینش صغری و کبری در کنار هم است. صغری و کبری چنان‌که روشن است، گاه در زمره بدیهیات جای دارند و گاه خود به اثبات نیازمندند. احتیاج و نیاز به علم اصول نیز در همین روند ساده معلوم می‌گردد. به عبارت روشن‌تر، محصول مشترک تعاریف ارائه شده آن است که علم اصول فقه «حجت»‌های مورد نیاز در علم فقه را فراهم می‌آورد.

امام خمینی (قدس سره) با توجه به این نکته ظریف و با آگاهی از تعاریف مطرح شده پیشین، در این باره می‌نویسد:

هو القواعد الآلية التي يمكن أن تقع كبرى استنتاج الأحكام الكلية الإلهية أو الوظيفة العملية.^۴

امام پیش از ارائه تعریف خود نقدها و ایرادات وارد بر تعاریف پیشین را به دقت بررسی کرده و در حقیقت، با هر یک از قیود مطروحه، تعریف خود را از نقد و ایرادی خاص می‌رهانند.

یادگار گرامی امام عظیم‌الشان استاد سیدحسن خمینی در کتاب الافادات والاستفادات که تقریرات مباحث اصولی ایشان است، بحث مبسوطی درباره تعریف علم اصول از نگاه امام خمینی ارائه کرده و با دقت نظر و حوصله‌ای توصیف‌ناپذیر

۱. نهاية الأفكار، ج ۱، ص ۲۱.

۲. مقالات الاصول، ج ۱، ص ۵۳.

۳. فوائد الاصول، ج ۱، ص ۱۹.

۴. مناهج الوصول الى علم الاصول، ج ۱، ص ۵۱.

تعریف ایشان را کلمه به کلمه بررسی و تحلیل کرده‌اند و پس از طرح اشکالات و ایرادات خود، تعریف خاص خود را از علم اصول ارائه کرده‌اند:

القواعد الممهده إما لأن تكون كبرى الاستدلال الفقهي وإما لأن يكون هذا الاستدلال مبنياً عليه، حال كونها غير مختصة ببعض ابواب الفقه.^۱

آنچه از نظر گذشت نگاهی کوتاه و گذرا به دو دانش اصیل و محوری در مجموعه علوم دینی است؛ فقه و در پی آن اصول فقه، امروزه در قامت ستون فقرات و محور و مدار شکل‌گیری حوزه‌های علمی شیعی به حساب می‌آیند و دلیل آن نیز، همان تعریف متقن و مستحکمی است که امام خمینی (قدس سره) از فقه ارائه کرده‌اند، چرا که فقه چنان‌که در تعریف دوم امام گذشت، «تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است».

فقه شیعی با پویایی پیوندی عمیق دارد و همین امر موجب می‌شود که هر روز فرعی جدید و شاخه‌ای نو، بر فروع و شاخه‌های آن افزوده گردد. کتاب «سه رساله فارسی» که اکنون پیش روی شما گشوده است، هم یک رساله فقهی و دو رساله اصولی را دربر می‌گیرد. رساله فقهی که نخستین رساله از این رسائل سه‌گانه است، به «بررسی مسئله فجر در لیالی مقمره» اختصاص دارد. اهل تحقیق به این نکته آگاه‌اند که مسئله مزبور در زمره متفردات فتاوی امام عظیم‌الشان بوده است و البته پیش از ایشان در آراء و نظرات مرحوم آیت‌الله حاج آقا رضای همدانی سابقه طرح و فتوا داشته است. استاد معظم حاج سید حسن خمینی این بحث را برای جمع اندکی از تلامیذ خود، در روزهای پایانی سال تحصیلی ۹۵ - ۹۴ طرح فرمودند. نگارنده نیز طرح نگارش آن را در اولین فراغت حاصل آمده پی گرفت و پس از ملاحظه استاد، و حک و اصلاح لازم، اکنون لباس نشر بر تن می‌کند.

دو دیگر رساله کتاب، رسائلی اصولی هستند؛ یکی رساله «بررسی ماهیت اعتبارات عقلایی در دانش اصول فقه» و دیگری رساله «حقیقت و جوب».

۱. برای مطالعه بیشتر درباره تعاریف اصولیان از علم اصول فقه و اشکالات و ایرادات هر یک و نیز نقدهای حضرت استاد بر مبنای امام خمینی (قدس سره) و البته اختصاصات و ویژگی‌های تعریف ارائه شده ایشان ر.ک: الافادات والاستفادات، ج ۱، ص ۱۸۷-۱۱۹؛ آنچه ارائه گردید خلاصه و اجمالی گذرا از مباحث استاد معظم در درس خارج اصول فقه در این باب بوده است.

رساله «بررسی ماهیت اعتبارات عقلایی در دانش اصول فقه» که رساله دوم در این کتاب است، در سال ۹۱ در طی دروس خارج اصول فقه استاد معظم ایراد گردید و البته در همان زمان، مقاله‌ای کوتاه از این بحث در «نشریه علمی پژوهشی متین» منتشر گردید؛ استاد در فرصتی دیگر مباحثی را در این باره، در جلساتی خصوصی و در جمع عده‌ای محدود از تلامیذ خود ارائه فرمودند که اضلاع مختلف مسئله را به صورتی روشن‌تر نمایان می‌ساخت. نگارنده این سطور که در آن زمان، تازه از نگارش کتاب گوهر معنا فراغت یافته بود، طرح نگارش این رساله را به صورتی تفصیلی به استاد معظم ارائه کرد و پس از موافقت استاد، با همکاری دوست و برادر ارجمند جناب حجت‌الاسلام سید محمدحسن مخبر به نگارش آن مشغول گردید.

رساله مزبور به جهاتی مهم‌ترین رساله در این کتاب است، چرا که موضوع اعتبارات عقلایی در مجموعه مباحث دانش اصول فقه اهمیتی وافر دارد و البته یادگار گراندقدر امام راحل نیز در دروس خارج فقه و اصول، بسیاری مباحث را با تکیه بر مبنای اتخاذی خود در مسئله اعتبارات عقلایی سامان می‌دهند. همین مسئله دقت نظر در امر نگارش آن را صورتی مضاعف می‌داد و تأمل و توجه بیشتر را لازم می‌آورد. نگارنده این سطور رساله مزبور را در سال ۱۳۹۱ نگاشته است؛ لیکن مطالعه مقالات علمی و پژوهشی بسیار در این زمینه، و اشتغال ذهنی مداوم به این مسئله، موجبات اصلاحات بسیار را در طی این سالها در این رساله فراهم می‌آورد که البته هر بار با حوصله و صبر استاد، پاسخ درخور می‌یافت.

رساله سوم که «حقیقت وجوب» نام دارد نیز، برآمده از بحثی استطرادی در مجموعه درس خارج اصول فقه یادگار گرامی امام راحل است که در سال ۱۳۹۳ ایراد گردید و نگارنده این سطور، در همان سال مقاله کوتاهی از آن را در «نشریه علمی پژوهشی متین» به نشر سپرد. لیکن مدتی بعد نگارنده با طرح مباحث کلی و مقدماتی مورد نیاز این بحث، موضوع مزبور را با راهنمایی یادگار گراندقدر امام راحل، به عنوان رساله سطح سه به حوزه علمیه ارائه و از آن دفاع کرد.

نکته قابل توجه آنکه هر سه رساله این کتاب پس از نگارش به محضر استاد ارجمند و یادگار گرامی امام ارائه گردید که در برخی موارد، به رفت و آمد چندباره متن به محضر ایشان می‌انجامید تا در نهایت تحقیقی جامع و متنی شایسته فراهم آید

و امضا و تأیید ایشان را به خود ببیند.

این مقدمه نه چندان کوتاه را با سپاس فراوان از حُسن اعتماد یادگار گرامی امام راحل عظیم الشان و استاد عزیز حاج حسن خمینی به پایان می‌برم که کار نگارش کتاب بدون حوصله و سعه صدر ایشان به انجام نمی‌آمد. صواب و ثواب آن را نیز به روح بلند و ملکوتی امام راحل عظیم الشان و همه عالمان و اندیشمندان بزرگی که در صفحات کتاب نامی از ایشان به میان آمد، اهداء می‌کنم.

نیز در پایان از همه کسانی که در امر تحقیق، تنظیم و نگارش کتاب دست یاری‌ام را به گرمی فشردند، سپاسگزاری می‌کنم و امید آن دارم که کتاب حاضر و رسائل منظوی در آن، راه را برای تحقیق و دقت بیشتر در این موضوعات فراهم آورد. در آخر توجه و التفات به این نکته را لازم می‌دانم که کاستی‌ها و نقدهای احتمالی موجود در کتاب جملگی به قلم نارسا و فهم ناتمام نگارنده این سطور مربوط می‌شود، چرا که استاد معظم مباحث مربوط را در کمال اتقان مطرح فرموده‌اند.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سید محمود صادقی

قم المقدسه

چهارم ذی‌الحجه ۱۴۳۸ - چهارم شهریور ۱۳۹۶

رساله‌اول

بررسی مسئله فجر در لیالی مقمره